

بررسی تطبیقی تمایز «نفس» و «روح» در تفاسیر فریقین

کوه علی محمدی آشنانی^۱، فاطمه اسفندیاری^۲

چکیده

مطالعه تطبیقی مفهوم «نفس» و «روح» در «تفاسیر فریقین»، نشان از پراکندگی آرای مفسران دارد؛ به صورتی که از یک سو به «نفس» قداست بخشیده‌اند و از آن به عنوان «روح» یاد کرده‌اند و از سوی دیگر «روح» را تا حد یک موجود مادی تنزل داده‌اند. با بهره جستن از روش توصیفی و تحلیلی، معنای حقیقی این دو واژه، در علم لغت و در منظر مفسران فریقین، نشان می‌دهد: معنا نمودن نفس به روح صحیح نیست؛ «مفسران اهل تسنن» در معنای روح و نفس، خلط معنا نموده‌اند و برخی از ایشان روح را، به موجودی مادی منتصب نموده‌اند؛ برخلاف ایشان «مفسران شیعی»، با توجه به آیات مربوط به خلقت انسان، غیرمادی بودن روح را، اثبات می‌کنند؛ نفس، یک حقیقت است که اگر در تحت تعلیم و تربیت واقع نشود، در همان حدّ نفس نباتی و حیوانی باقی می‌ماند اما اگر در مسیر هدایت و رشد واقع شود، وسعت وجودی پیدا می‌کند و دارای شئون مختلفی می‌گردد ولی هیچ‌گاه به معنای روح نیست.

کلیدواژه: قرآن، روح، نفس، مفسران فریقین

۱. استادیار دانشگاه علوم و فنون قرآن تهران dr.mohammadi.quran
۲. طلبه سطح چهار، مرکز تخصصی کوثر esfandary825@gmail.com

مقدمه

برخی مفسران در دهه‌های اخیر برای مفاهیم قرآنی، یک شبکه معنایی پیوسته و گسترده‌ای را به وجود آورده‌اند که درک صحیح هر یک از مفاهیم، در درون این شبکه معنایی میسر است. مطالعه‌ی مفهوم نفس و روح در قرآن با توجه به مؤلفه‌های معناشناسی این واژگان است که با مصادیق آن در آیات و از سوی دیگر در تفاسیر به دست می‌آید. واژه «نفس» و «روح» از واژه‌های پر رمز و راز و ابهام‌آمیز در حوزه‌های دین، فلسفه، عرفان و روان‌شناسی است. نویسنده معتقد است که بسیاری از تفاسیر قرآن در شرح کاربرد نفس و روح دچار پراکندگی آرای شده‌اند و به‌جای روشنگری، ابهام‌آفرینی کرده‌اند. از این رو، احتمال دارد که در سایه‌ی این مقایسه، بسیاری از وجوه مبهم این موضوع روشن شود.

در پیشینه‌ی این پژوهش کتب، پایان‌نامه‌ها و مقالاتی با محوریت روح به نگارش درآمده است که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به آثاری چون «خلقت روح در قرآن و روایات» اثر فاطمه سادات حاجی جوادی، ارائه طرح منسجمی از معانی و مصادیق روح در قرآن و روایات مربوط به آن، بررسی چگونگی نفخه روح در انسان در ابتدای آفرینش و اثبات تجرد روح از ماده و بقاء روح است و اثر دیگر «نفس و روح از نظر قرآن»، اثر شهلا آزمون ماجلان و «روح و نفس در قرآن و حدیث»، محمدحسینی خامنه‌ای و مقاله‌ی «تفسیری از روح» اثر محمدکاظم شاکر است که در این مقاله به معانی روح در تفاسیر مختلف و کاربرد آن در کلام عرب، زبان عبری و کتاب مقدس پرداخته است و معادل‌های روح در زبان‌های مختلف، حقیقت روح، کارکردهای روح، نقش روح در حیات و درجات آن پرداخته است.

تمایز این اثر با آثار گذشتگان در این است که علاوه بر تشریح تصویر نفس و روح در قرآن، تشابه و تمایز این دو واژه را در تفاسیر فریقین تبیین می‌نماید. سؤال اصلی این مقاله این است که آرای مفسران، تمایز و تشابه مفهوم نفس و روح در تفاسیر فریقین چیست؟ این مقاله در سه فصل تشکیل شده است که بعد از مفهوم‌شناسی نفس و روح، به مفهوم این دو واژه از منظر مفسران می‌پردازد و سپس دیدگاه مفسران در مصادیق این دو واژه بیان می‌گردد.

۱- مفهوم نفس و روح

مفهوم نفس و روح، در طول زمان دارای معانی مختلف بوده است و گاه معادل هم قرار گرفته است.

نفس در لغت: نفس در ادبیات فارسی به معنای خودِ هر شخصی؛ (حسن انوری، ۱۳۸۱: ج ۸، ص ۷۸۸۸-۷۸۹۱) جان، روح، روان، همگی شخص و سراپای انسان و قوه ای است که بدان جسم زنده است و قوه مُدرکه آمده است. (دهخدا، علی اکبر: ج ۱۳، ص ۲۰۰۰۸ «نفس»)

نفس در ادبیات عرب، اسم مصدر و جمع آن «أَنْفُس» و «نُفُوس» است. «کلماتی که از حروف «نفس» تشکیل یافته‌اند دارای یک معنای اصلی است و آن «خروج نسیم» است، چه باد باشد یا غیر آن... و جان آدمی را از آن جهت نفس گفته‌اند که «پایداری آن به نفس» است و نیز خون را از آن رو «نفس» گویند که هرگاه خون از بدن انسان یا حیوان برود، نفس او قطع می‌شود. (ر. ک. ابوالحسن احمد ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۵، ص ۴۶۰) و همچنین «نفس به معنی آن چیزی است که به وسیله آن [شیء] تشخیص داده می‌شود». (ابن منظور، ۱۴۰۸: ج ۱۴، ص ۲۳۴). جان آدمی را از آن جهت نفس گفته‌اند که پایداری آن به نفس است و نیز خون را از آن رو «نفس» گویند که هرگاه خون از بدن انسان یا حیوان برود، نفس او قطع می‌شود. (ر. ک. ابوالحسن احمد بن فارس، ۱۴۰۴: ج ۵، ص ۴۶۰) در جای دیگری نیز گفته شده است: «نفس به معنی روح است. «خرجت نفسه» یعنی روحش خارج شد ایضاً نفس به معنی خون است» (ر. ک. اسماعیل بن حماد، جوهری، ۱۴۰۷: ج ۶، ص ۹۳)

آنچه فی الجمله [به صورت اجمالی] حقیقت چیزی را در برمی‌گیرد و آن چیزی است که به وسیله‌ی آن بین نفس‌های دیگر تمایز ایجاد می‌کند (وجه تمایز انسان‌ها) نفس است. به عبارتی روح، آن بخشی از نفس انسان است که باقی می‌ماند و نفس به اعتبار جسم معنا دارد نه به اعتبار فرد.

نفس در اصطلاح: از آنجاکه هرکسی از واژه «نفس» نوعی سابقه ذهنی دارد، وقتی این کلمه را در قرآن هم می‌بیند، با همان طرز تفکر خود به آن می‌نگرد؛ مثلاً اگر فیلسوفی با کلمه «نفس» در قرآن مواجه شود، قبل از هر چیز، معنای فلسفی آن به ذهنش می‌رسد. سایر دانشمندان نیز به همین قیاس‌اند. در این میان فلاسفه، علمای

اخلاق، مترجمان و مفسرین معانی متفاوتی را در ذیل واژه نفس مطرح نموده‌اند که در ذیل بیان می‌گردد.

در فلسفه اسلامی، کاربرد واژه «نفس»، شایع‌تر از «روح» است. «نفس و روح دو لفظ مترادف است و مقابل ماده به کار می‌رود. پس نفس همان روح است و روح همان نفس است یا حیات نفس است.» (جمیل صلیبا، ۱۳۶۶: ص ۳۴) بنابراین نفس در اصطلاح حکما، جوهری است که ذاتاً مستقل است و در فعل نیاز به ماده دارد و متعلق به اجساد و اجسام است و به بدن تعلق تدبیری دارد. (ر. ک: جعفر سجادی، ۱۳۶۳: ج ۴، ص ۴۶۷) اصطلاحاتی چون نفس عاقله، ناطقه، کلی، قدسی، فاکره، منطبعه، نباتی، حیوانی، حسی، از اصطلاحات رایج در این حوزه است. (ر. ک: همان، ص ۴۶۷-۴۷۶)

دانشمندان اخلاق، «نفس» را معمولاً در مقابل «عقل» به کار می‌برند؛ یعنی مفهوم «نفس» در مباحث اخلاق اسلامی، ارزش منفی دارد؛ مثلاً می‌گویند: «همیشه بین عقل و نفس انسان جنگ و درگیری است.» معمولاً گرایش‌های پست حیوانی را به «نفس» و گرایش‌های ارزشمند را به «عقل» نسبت می‌دهند و معتقدند که در درون انسان بین این دو تضاد است، درحالی‌که نفس در فلسفه، اصلاً به این معنا نیست، بار ارزشی ندارد و درست به جای «روح» به کار می‌رود؛ بنابراین علمای اخلاق انسان را دارای نفوس مختلفی چون نفس اماره، بهیمی، شهوانی، لوامه، مطمئنه و ملهمه دانسته‌اند. (خواجه نصیرالدین طوسی: ص ۳۰۱؛ محمدباقر مجلسی، ج ۱۵، ص ۵۲۱؛ محمدتقی فلسفی: ص ۲۱؛ عبدالله شبّر، ذیل عبارت نفس اماره و مراتب نفس، ص ۴۹) همچنین در برخی از متون دینی و اخلاقی نوعی تقابل بین عقل و نفس دیده می‌شود. این علما در کاربرد این اصطلاحات، متأثر از قرآن کریم و روایات بوده‌اند. باین حال نمی‌توان گفت که این اصطلاحات بر موارد کاربرد نفس در قرآن مطابقت کامل دارد.

مترجمان قرآن در ذیل عبارت «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» که ۵ بار در قرآن تکرار شده است، (النساء، ۱؛ الأنعام، ۹۸؛ الأعراف، ۱۸۹؛ لقمان، ۲۸؛ الزمر، ۶) نفس را به معنای خود «نفس» (مترجمانی چون فولادوند، محمد مهدی؛ مکارم شیرازی، ناصر؛ ارفع، کاظم؛ اشرفی تبریزی، محمود؛ مصباح زاده، عباس؛ و مصطفوی، حسن، تفسیر روشن و نجفی خمینی، محمدجواد، تفسیر آسان، خود این واژه را در ترجمه آورده‌اند) و برخی به معنای «یک‌تن» (مترجمانی چون الهی قمش‌های، مهدی؛ انصاریان، حسین؛ برزی، اصغر؛

بروجردی، محمدابراهیم؛ پاینده، ابوالقاسم؛ پورجوادی، کاظم؛ مجتبوی، جلال‌الدین؛ آیتی، عبدالمحمد؛ ثقفی تهرانی، محمد، روان جاوید؛ رشیدالدین میبیدی، احمدبن‌ابی سعد، کشف‌الاسرار؛ رهنما زین‌العابدین، رهنما، نفس را در این آیه به تن معنی کرده‌اند) و در یک مورد «وجود واحد» (صفار زاده، طاهره، ترجمه قرآن ذیل واژه) و در موردی دیگر «فرد انسانی»، (مشکینی، علی، ترجمه قرآن کریم ذیل آیه) و عده‌ای دیگر به معنای «شخص» (فیض الاسلام، علی‌نقی، ترجمه قرآن کریم، رضایی اصفهانی، محمدعلی، ترجمه قرآن کریم و دهلوی، شاه ولی‌الله، ترجمه قرآن کریم، نفس را به شخص معنی کرده‌اند) مانند آن هنگام که در ادبیات فارسی از «نفس» استفاده نمی‌کنند و نمی‌گویند انسان‌ها از یک «نفس» آفریده شده‌اند، پس «نفس» در اینجا به معنای «شخص» آورده می‌شود، (همان) حاصل آنکه واژه «نفس» در ترجمه‌های قرآن، به معنای عرفی آن استعمال شده است.

در علم واژه‌شناسی این نکته حائز اهمیت است که نزدیک‌ترین معادل‌ها هرگز حق واژه‌های اصلی را ادا نمی‌کنند. تعریف واژه از زبان مبدأ به زبان مقصد برای کسانی که در زبان مقصد معنای واژه جایگزین را می‌دانند راهی نمی‌ماند مگر اینکه فحوای آن واژه را در زمان مقصد بدانند. گفته شده است از راه مقوله‌ی معنایی واژه‌ی دیگری که در سنت فرهنگ بیگانه شکل گرفته است، همیشه خطر تحریف معنا وجود دارد و برای دوری از چنین خطری می‌بایست اقداماتی را انجام داد که زبان شناسان به آن تأکید می‌کنند. مثلاً در مواردی که نفس را معادل روح می‌گیرند (در آیاتی دیگر). بررسی ادبیات عرب پیش از اسلام و صدر اسلام نشان می‌دهد، بسیاری از واژه‌ها که مفاهیمی دینی به همراه دارند تحت تأثیر واژه‌های مجاور که متعلق به همان میدان یا حوزه معنایی هستند قرار گرفته‌اند. (ر. ک. توشیهیکو ایزوتسو، ۱۳۶۰: ص ۲۰ - ۲۹)

وقتی طبیعت واژه‌ای چنان باشد که با بسامد فراوانی در بافت‌های خاصی همراه و واژه‌های به کار رود، لزوماً ارزش معنایی برجسته‌ی جفت خود را کسب می‌کند. از سوی دیگر زبان بازتاب ویژگی‌ها و خاصه‌های قومی مردمی را بیان می‌کند و در نتیجه اختلاف معنایی یک واژه با معادل‌های بیگانه‌اش زیاد می‌شود؛ بنابراین بهترین روش در اینجا آن است که واژه را از نظر ساختمان درونی تجزیه و تحلیل کرده، واژه‌های کلیدی و مهمی که پیرامون این مفهوم عمده و اصلی قرار گرفته‌اند را مورد دقت قرار داده و شبکه مفاهیمی

که این واژه‌های کاملاً وابسته به یکدیگر را تشکیل می‌دهند چیزی است که همان معنای واژه است. (همان، ص ۲۰ - ۲۷)

بعضی از افراد ناآشنا به ادبیات عرب از لفظ «واحد» در همین آیه، استنباط کرده‌اند که مقصود از «نفس»، شخص مؤنث است بنابراین، آیه را این‌گونه معنا کرده‌اند که «همه شما را از یک زن آفرید!» به‌رحال هر جای قرآن که «نفس» به‌کاررفته است، به معنای «شخص» است، منتها معنای شخص همانند معنای انسان، متفاوت است؛ یعنی گاهی آن را به معنای «بدن» و گاهی نیز به معنای «روح» به کار می‌بریم. از کلمه «نفس» در قرآن، نباید معنای فلسفی یا اخلاقی آن را برداشت کرد. وقتی که قرآن می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْإِنْسَانَ حِينَ مَوْتِهِ» لزوماً معنای «نفس»، «روح» نیست، بلکه «انفس» به معنای «اشخاص» است و معنای آیه این است که: «خداوند جان تمامی اشخاص (اشخاص، به همان معنا که در فارسی به کار می‌رود) را می‌گیرد.» در آیاتی از قبیل «کل نفس بما كسبت رهینه» یا «كل نفس ذائقة الموت» نیز همین معنا منظور است، اگر مقصود از «نفس»، «روح» باشد، معنای آیه این‌گونه خواهد بود که هر روحی هم می‌میرد، درحالی‌که «روح» مردنی نیست.

نفس در قرآن کریم: اگر نفس را ترکیبی از بدن و روح بدانیم از این منظر به دو اعتبار مورد بررسی قرار می‌گیرد. بعد جسمانی (لا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا - البقره، ۲۳۳. وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ - لقمان (۳۱)، ۳۴. تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمُ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمُ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمُ - آل عمران، ۶۱) و بعد روحانی. (رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ - القصص، ۳۳. وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ - الإسراء، ۳۳) نفس با اختلاف در عوالم و ذوات مختلف می‌شود. نفس در عوالم هنگامی که صفات، خصوصیات، تمایلات و شهوات مادی حیوانی در او متجلی شود، در عالم حیوان است و با ظهور صفات ممتاز روحانی، در عالم انسانی متجلی می‌گردد و به تناسب برخورداری از نورانیت و تمایلش به روحانیت و تجرد از ماده در عوالم برزخ و بعث متجلی می‌گردد؛ اما نفس در ذوات، هنگامی که بدن جسمانی در تشخص نفس موضوعیتی نداشته باشد، به ذات نفس توجه گردیده است و هرگاه مفهوم تشخص در ذات چیزی متحقق شود اصل آن در ماده است. (ر. ک. حسن، مصطفوی ۱۳۶۰: ج ۱۲، ص ۱۹۷-۱۹۹)

این واژه در قرآن در ۲۹۵ مورد استعمال گردیده است. (وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ- آل عمران، ۱۴۵. كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ- آل عمران، ۱۸۵. أَمْ قَتَلْتَنافْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ- الکهف، ۷۴. وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ- النور، ۶) تفسیر کردن نفس به روح صحیح نیست؛ زیرا برای روح صفات موت، قتل و شهادت که در سایر آیات آمده است صحیح نیست. در ضمن در آیات «وَ إِذَا النُّفُوسُ رُوِّجَتْ» التکویر، ۸۱، ۷؛ «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ» الإسراء، ۲۵ «نفوس» جمع کثرت است و هنگامی که افراد زیادی اراده شود استعمال می شود و در موارد مطلق یعنی بدون قید به معنی «افراد» استعمال می شود. (ر. ک. حسن مصطفوی: ج ۱۲، ص ۲۰۰)

گاهی مفسران با استناد به آیهی «وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» (آل عمران، ۳۰) که به یکی از امور سیاسی اجتماعی جامعه مسلمانان، واژه «نفسه» یعنی ذات خداوند. هرچند که از نظر لفظ مضاف و مضاف الیه است و اقتضای مغایرت دارد، اما اثبات دو چیز از جهت عبارت و در حالت اضافه یک حقیقت را نشان می دهد و از جهت معنی خدای تعالی از هر جهت یگانه و یکتا است. (حسین بن محمد راغب اصفهانی: ص ۸۱۸)

گاهی نفس را کلمه‌ای می دانند که در آغاز از خود معنایی مستقل نداشته است، بلکه با اضافه به کلمه دیگر صرفاً دارای نقش تأکیدی بوده است. در این نظریه، «نفس الشیء» معادل با «ذات الشیء» و «عین الشیء» است. (محمد کاظم شاکر، ص ۱۴)

واژه روح در زبان های عربی و عبری با گویشی یکسان به کار رفته است و در آیات تورات، انجیل و قرآن نیز با همین لفظ آمده ولی منشأ تفسیرهای مختلفی شده است. لذا پس از بیان معنای لغوی آن به تبیین معنای اصطلاحی آن پرداخته می شود.

روح در لغت: حروف اصلی واژه های رُوح، رَوْح، ریح، رواح، ریاح، ریحان و مانند آن، سه حرف ر - و - ح است. ابن فارس واژه اصلی این باب را ریح دانسته که در اصل «رِوْح» بوده و «واو» به دلیل کسره ماقبل به «یاء» بدل شده است. به نظر ایشان روح از ریح مشتق شده است. (ابوالحسن احمد ابن فارس قزوینی، ۱۴۰۴: ذیل واژه روح) در مورد اصل معنای روح و مشتقات آن، نظرهای مختلفی ابراز شده است. ابن فارس می نویسد: «الراء و الواو و الحاء، اصل کبیر مطرد یدل علی سعء و فسحء و اطراء» (همان) یعنی کلماتی که سه حرف اصلی آن ها ر - و - ح است دارای یک معنای اصلی هستند و آن معنا، وسعت و انبساط و گستردگی است.

«یگانه معنای اصلی این ماده، جریان امری لطیف و ظهور آن است. ایشان جریان رحمت، جریان وحی، ظهور مظاهر قدسی، تجلی فیض حق و... را از مصادیق روح می‌داند» (حسن مصطفوی، ۱۴۱۶: ماده روح). اصل همه این کلمات «ریح» است و ریح به معنای نسیم هواست و قدر مشترک معانی این کلمه و مشتقات آن «جریان» است. روح نیز حاصل یک امری است که جریان می‌یابد؛ گاهی در جریان مادی به کار می‌رود و گاه در جریان معنوی. با دقت در موارد کاربرد مشتقات این کلمه، همین معنا مورد تأیید قرار می‌گیرد. (اسماعیل بن حماد جوهری، ماده روح)

«رُوح» مصدر و «رُوح» اسم مصدر است مانند غَسَل و غُسْل. پس رُوح حاصل جریان است. طریحی نیز در معنای روح می‌گوید: «روح نزد پزشکان و اطباء جوهر لطیف بخاری است که از خونی که وارد بر قلب می‌گردد در قسمت چپ آن پدید می‌آید زیرا قسمت راست قلب، مشغول جذب خون از کبد است و روحی که در قرآن وارد شده است آن، جوهری منفرد است در نهایت لطافت که وابستگی ذاتی به جسم ندارد و آن مرادف با نفس ناطقه است و نزد حکما و اطباء قدیم ارواح سه گونه‌اند: روح حیوانی؛ روح نفسانی و روح طبیعی. روح حیوانی، در قلب انسان پدید می‌آید و از آنجا پیدا می‌شود و قوای حیوانی را به سایر اعضا و جوارح می‌رساند و روح طبیعی در کبد انسان پدید آمده و از آنجا مایه می‌گیرد و قوای نفسانی را به سایر اعضا و جوارح می‌رساند و قوام تمام این قوا باروح بوده زیرا او به منزله ماده و قوای بدنی به منزله صورت آن است» (فخرالدین طریحی، همان: ص ۱۰)

روح در کلام عرب و از متون ادبی قبل از اسلام در سه معنا به کار می‌رود جان یا عامل حیات بدن؛ نفس و نفس. (محمد کاظم شاکر، ۱۳۸۲: ش ۲، ص ۱۱؛ حسین حقانی زنجانی، فروردین ۱۳۷۹: شماره ۱ ص ۲۴-۳۲) معنای مطابقی روح همان معنای اول است یعنی حیاتی که در موجودات جاندار وجود دارد. فیروزآبادی در تعریف روح می‌نویسد: «ما به حیاة النفس» (محمد بن یعقوب فیروزآبادی، ۱۴۱۲: ذیل واژه روح) و ابن منظور می‌نویسد: «هو فی الفارسیة» جان. (محمد بن مکرّم ابن منظور، همان: ذیل واژه روح)

در مورد معنای دوم در کتاب العین آمده است: «الرّوح: النفس الّتی یحیی به البدن یقال خَرَجَتْ رُوحُهُ، أی نفسه (خلیل بن احمد فراهیدی: ماده روح) در لسان العرب نیز از

قول ابن انباری آمده که: «الروح و النفس واحد غیر انّ الروح مذکر و النفس مؤنث.» (محمد بن مکرم ابن منظور، همان) اما در مورد معنای سوم، ابن منظور می‌نویسد: «الرُّوحُ فی کلام العرب، النَّفْخُ» (همان) در بیت شعری از ذوالرّمّه آمده است: فَقُلْتُ لَهُ: اِرْفَعْهَا لِیْکَ وَ اَحْبِیْهَا بِرُوحِکَ...» (حسین بن محمد راغب اصفهانی، ماده روح) «احیها بروحک» یعنی آتش را با دمیدن در آن شعله‌ور ساز.

واژه «روح» ۲۱ بار در قرآن کریم آمده است؛ گاهی به صورت مقید و مضاف، مانند روح القدس، روح الامین، روحی، روحنا و گاهی بدون اضافه و قید. برای دستیابی به تحلیلی متنقن از روح در قرآن، لازم است از پیشینه معنایی این واژه در زبان عربی و عبری و کتب آسمانی پیشین نیز یاری جست.

این واژه در قرآن، گاهی به صورت مقید و مضاف، مانند روح القدس و... و گاهی بدون اضافه و قید. لغویان اصل معنای روح را گاهی از ریح و گاهی وسعت و انبساط و گستردگی و گاهی آن را جریان امری لطیف مانند جریان رحمت، جریان وحی، ظهور مظاهر قدسی، تجلی فیض حق و... و فسحت و وسعت را از آثار ظهور و جریان دانسته‌اند و گاه صرفاً به ذکر معانی و مصادیق این ماده پرداخته و در مقام تعیین معنای اصلی این باب نبوده‌اند. قدر مشترک معانی این کلمه و مشتقات آن «جریان» است. روح نیز حاصل یک امری است که جریان می‌یابد؛ گاهی در جریان مادی به کار می‌رود و گاه در جریان معنوی.

مفسران: به دنبال کشف مراد و مقصود حقیقی خداوند از انزال و تنزیل قرآن به تفسیر و شرح آیات پرداخته‌اند ولی نتایج حاصله از سوی ایشان با هم منطبق نیست و گاهی دریافت‌های متفاوتی از یک عبارت به دست آمده است. لذا لازم است در تفاسیر موجود مفهوم لغوی واژه نفس و روح را بررسی نموده تا تشابهات و تمایزات آراء مشخص گردد. پژوهشگر برجسته محمدکاظم شاکر در بررسی تفاسیر در ارائه تفسیر از روح سه مشکل از تفاسیر را به دست می‌آورد (محمدکاظم، شاکر، ۱۳۸۲: ص ۱۱۹ - ۱۲۱)؛ ۱ - تشتت آراء (ر. ک. به تفاسیر طبری، بیضاوی، کشاف، مجمع‌البیان، ابن کثیر، برهان، نورالثقلین، المحرر الوجیز، تفسیر التحریر و التنویر و الدر المنثور، ذیل آیات اسراء، ۸۵؛ قدر، ۴؛ معارج، ۴؛ انبیاء، ۳۸)؛ ۲ - عدم انتخاب رأی (ر. ک. اسماعیل ابن کثیر، اسراء، آیه ۸۵؛ نبأ، آیه ۳۸؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، معارج، آیه ۴؛ محمد بن جریر طبری،

اسراء، آیه ۸۵؛ نحل، آیه ۲؛ نبأ، آیه ۳۸؛ فضل بن حسن طبرسی، اسراء، آیه ۸۵؛ نبأ، آیه ۳۸) - ۳ - عدم استدلال بر رأی انتخابی (محمود آلوسی، ۱۴۱۵: نحل، آیه ۲)

به نظر می‌رسد محمد شاکر و طباطبایی (محمدحسین طباطبایی، ج ۱۲، ص ۲۱۷؛ نحل، آیه ۲) استوارترین و منسجم‌ترین نظریه را در مورد روح ارائه کرده‌اند. مردم از کلمه روح یک معنا می‌فهمند و آن عبارت است از چیزی که مایه حیات است؛ حیاتی که عامل شعور و اراده است؛ و در قرآن نیز همین معنا مراد است. روح از نظر ایشان «کلمه حیات» است که خداوند به اشیاء القا می‌کند و آن‌ها را با مشیت خود زنده می‌سازد. روح مخلوقی از مخلوقات خداوند است و حقیقت واحدی است که دارای مراتب و درجات مختلف است؛ درج‌های از آن در حیوان و انسان‌های غیر مؤمن است، درج‌های از آن در انسان‌های مؤمن است، درج‌های از آن روحی است که با آن، انبیا و رسولان تأیید می‌شوند.» (همان، ج ۱۲، ص ۲۱۹، ذیل آیه ۲ نحل)

به کار بردن واژه روح به جای نفس صحیح نیست. نفس ویژگی‌ها و خصوصیات دارد که می‌تواند به اموری چون دارا بودن همه قوای بشری (نساء، ۱۲۸؛ نازعات، ۴۰؛ شمس، ۷) گرایش به بدکاری و زشتی‌ها، (همان و یوسف، ۳۵) دارای خواسته و تمایلات، (فصلت، ۱۳؛ نجم، ۳۲؛ زخرف، ۱۷) دارای خطورات پنهانی و غیرقابل مشاهده و اندیشه‌های مخفی است. (بقره، ۲۳۵ و ۲۸۴؛ آل عمران، ۱۵۴)

۲ - بررسی مصادیق نفس و روح در تفاسیر فریقین

در تحلیل و تبیین قرآنی، نفس، آفریده‌ای مستقل است که در جسم انسان دمیده شده و با امری وابسته به جسم است که درنهایت، امکان جدا شدن از جسم برای او فراهم است. (ر. ک: محمدتقی مصباح یزدی، ص ۵۷-۵۶) منظور از نفوس حقیقت واحد و مجرداست، یک حقیقت است که اگر در تحت تعلیم و تربیت واقع نشود، در همان حدّ نفس نباتی و حیوانی باقی می‌ماند و اگر در مسیر هدایت و رشد واقع شود وسعت وجودی پیدا می‌کند، اما در باب تسمیه و نام‌گذاری مراتب گوناگون بعضی به ساحت‌های پایین و مادون این حقیقت مجرد، اسم «نفس» را اطلاق کرده‌اند و بر ساحت والایی آن نام «روح» گذاشته‌اند. چون انسان دارای یک حقیقت واحد است که از آن به «نفس» تعبیر می‌شود؛ اما این حقیقت واحد قابلیت دارد تحت تأثیر قوا و

توانایی‌های درونی انسان، نظیر هوا، فطرت، عقل و اراده، حالات مختلف به خود گیرد. (فخرالدین طریحی، ج ۴، ص ۱۱۵)

طباطبائی ذیل آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (انبیاء، ۳۵) یعنی: هر نفسی چشنده مرگ است و شمارا از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود و به سوی ما باز گردانیده می‌شود. در توضیح لفظ «نفس» و با تأمل در موارد استعمال نفس در قرآن، سه معنا در قرآن ذکر می‌کند. (محمدحسین طباطبائی، ج ۱۴، ص ۲۸۵)

الف) گاهی نفس «مضاف‌الیه» و تأکید لفظی است. گاهی مراد از نفس، «حقیقت انسان» است که در دنیا، بدن مادی به‌عنوان ابزار فعل آن است و در هنگام مرگ تعلقش را از آن قطع کرده و به عالم دیگر سفر می‌کند. گاهی مرادف «روح انسانی» است چون آنچه مایه تشخیص شخصی انسانی است علم و حیات و قدرت است که آن هم قائم به روح آدمی است. روح موجودی آسمانی است که به دلیل شرافتش به خداوند نسبت داده شده است (روحی - روحه - روحنا). (سجده، ۹؛ حجر، ۲۹ و انبیاء، ۹۱) این موجود آسمانی مانند فرشتگان دارای وجودی مستقل است و در قرآن، افعالی چون «عروج»، «نزول» و «قیام» به آن نسبت داده شده است. (معارج، ۴، قدر، ۴ و النبأ، ۳۸)

در قرآن پس از رشد و کمال جسم که تسویه نام‌گرفته (سجده، ۹، حجر، ۲۹ و ص، ۷۲) خلقتی دیگر در او ایجاد می‌شود: «ثُمَّ اَنْشَاْنَاهُ خَلْقًا اٰخَرَ؛ (مؤمنون، ۱۴) یعنی: آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم». این آفرینش دوم، چیزی جز ایجاد حیات انسانی نیست که توسط روح صورت می‌گیرد: «وَ نَفَخَ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِهٖ؛ (سجده، ۹) یعنی: آنگاه او را درست اندام کرد و از روح خویش در او دمید» پس از تعلق روح به بدن، حقیقت انسان شکل می‌گیرد که این حقیقت، در بیان مفسران به «نفس» نام‌برده است؛ و این همان نکته حائز اهمیت است که چگونه ذیل واژه روح از نفس سخن گفته می‌شود و ذیل واژه نفس از روح. این خود یا حقیقی است و یا مجازی؛ هرگاه تمام حقیقت انسان مراد باشد، کلمه نفس به نحو حقیقی به‌کاررفته است و هرگاه غیر از آن باشد به نحو مجازی به‌کاررفته است. «روح»، اصل و ماده نفس است و نفس، مرکب از روح و بدن است، از این رو اطلاق نفس بر روح از باب مجاز است. (ر. ک. اسماعیل بن عمرو ابن کثیر، بی‌تا: ج ۵، ص ۱۰۲-۱۰۳؛ سوره اسراء، آیه ۸۵)

حاصل آنکه در اصطلاح قرآن، گاهی نفس «مضاف‌الیه» و گاهی مراد از نفس، «حقیقت انسان» و گاهی مرادف «روح انسانی» است. بین روح و نفس تفاوت وجود دارد. روح موجودی مجرد و آسمانی است که خداوند به سبب آن، حیاتی دیگر در انسان پدید می‌آورد. نفس در اصطلاح قرآن به وجود تشخص یافته هر انسانی پس از تعلق روح به بدن اطلاق شده است که هنگام مرگ از بدن مادی مفارقت می‌کند.

مطالعه و بررسی ترجمه‌ها و تفاسیر فریقین در قرآن، بیانگر این حقیقت است که کلمه نفس در آیات زیادی (حدود ۳۴۶ مورد) به صورت‌های مختلف مفرد و جمع و... بکار برده شده و در مقام بیان ویژگی‌های مختلفی از نفس است. مطالعه‌ی مصادیق نفس در قرآن در جهت یافتن معنا و مفهوم این واژه نقش مهمی دارد و نشان می‌دهد غالباً در ذیل ترجمه و تفسیر نفس به اشتباه معنای روح متصور شده است و در ذیل واژه روح معنای نفس درج نگردیده است بنابراین در آیاتی که واژه نفس آمده است نیاز به تبیین دیدگاه مفسران است که در ذیل تبیین می‌گردد:

الف - دیدگاه مفسران اهل تسنن به معنای روح و نفس

مفسران اهل تسنن، در سه مصداق دیدگاه متمایزی را ارائه داده‌اند:

۱- شرط حیات انسان به استقرار و خروج نفس: در برخی از آیات نفس به همراه واژه «موت» به کار رفته است و بیانگر مفهوم «جان» و «حیات حیوانی» است. چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...» (آل عمران، ۱۴۵) هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد و در جای دیگر می‌فرماید: «... كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...» (انبیاء، ۳۵؛ آل عمران، ۱۸۵؛ عنکبوت، ۵۷) هر انسانی طعم مرگ را می‌چشد. در آیه دیگری که سخن از اخراج نفس است، نفس را می‌توان مرادف جان معنی کرد. خداوند می‌فرماید: «...أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» (انعام، ۹۳) [او نهیب می‌زنند]: جان‌هایتان را بیرون دهید، امروز به [سزای] آنچه به ناحق بر خدا دروغ می‌بستید و در برابر آیات او تکبر می‌کردید.»

در این آیه اول، به اتفاق آرای مفسران، نفس مرادف با جان است. (جلال‌الدین سیوطی، ۱۴۱۶: ص ۷۱؛ ابوجعفر محمد بن جریر طبری، ج ۴، ص ۷۵؛ محمود زمخشری ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۴۲۴؛ فضل بن حسن طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۲، ص ۸۵۲؛

ابواسحاق احمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ج ۶، ص ۲۷۵) اما در مورد دوم که در سه آیه از قرآن تکرار شده است تفسیر متفاوتی ارائه شده است.

فخر رازی در ذیل آیه ادعا می‌کند که آیهی «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» عمومیت داشته، شامل همه موجودات دارای نفس، می‌شود بعد از این مطلب چنین می‌نویسد: «آیه مذکور عام بوده و تخصیص خورده است برای این‌که خداوند نیز دارای نفس است. چنانکه در قرآن از قول حضرت عیسی علیه‌السلام نسبت به خداوند چنین حکایت شده است که ای خداوند تو می‌دانی آنچه را که در نفس من است و من نمی‌دانم آنچه را که در نفس تو است». سپس چنین اضافه می‌کند: «آیه عام تخصیص خورده، حجت است پس به‌ظاهر آن عمل می‌شود جز در موردی که از آن استثناء شده است و این آیه قول فلاسفه را در اثبات این‌که ارواح بشری و عقول مفارق و نفوس فرشتگان موجوداتی هستند که مرگ ندارند، باطل و مردود می‌داند.» (ابوعبدالله محمد بن عمرو فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۲، ص ۱۴۳)

ثعلبی نیز در ذیل آیات مورد نظر نظری مطابق با فخر رازی دارد. (ابواسحاق احمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ج ۶، ص ۲۷۵) پس خداوند نیز دارای نفس است باینکه موت درباره خداوند محال است و همچنین جمادات دارای نفس‌اند و موت ندارند. ۲- وسعت و تکلیف‌پذیری نفس: مسئله اکتسابات نفس در آیات بسیاری بیان گردیده است اما هنگامی که مقارن واژه تکلیف قرار می‌گیرد مرادف توان و تحمل نفس استعمال گردیده است. مفسران در این معنا اتفاق نظر دارند که محدوده‌ی به‌عهد گرفتن امور برای انسان و معیار تکلیف انسان همان وسع نفس است که ذیل آیه بیان می‌گردد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره، ۲۸۶) خداوند هیچ‌کس را جز به‌قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست.»

ثعلبی می‌گوید: عبارت «لَهَا مَا كَسَبَتْ» در این آیه به معنی نفس است یعنی هرکس کار نیکی مانند اطاعت خدا انجام دهد پاداش آن برای خود اوست و کیفر گناهانش نیز دامن‌گیر خودش خواهد شد و از آنجاکه پاداش نیک و کیفر از کار انسان پدید می‌آید. صحیح است که از آن به «کسب» تعبیر می‌گردد؛ و این‌که در آیه آمده است «وَّ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» آن بخشی از اعمال که گناه باشد بر نفس او وزر و وبال

می‌گردد و این نشان می‌دهد که انسان به اندازه وسعش توانایی انجام کار را دارد.
(ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، ثعلبی نیشابوری: ج ۲، ص ۳۰۶)

فخر رازی می‌گوید: در این آیه باید به این نکته توجه کرد که «کلفته الشیء فتکلف» کلمه «کلف» تغییر رنگ چهره و پوست به هنگام انجام کاری را گویند و این نشان از قدرت و توان انسان در انجام کار است. قدرت و توانایی فرد زمانی بر انجام کاری است که این تغییر چهره و حالت برای او حرج و مضایقه ایجاد ننماید؛ یعنی تلاشی که برای ایشان مشقت نداشته باشد و این همان قدرت انسان است. (ابوعبدالله فخرالدین رازی: ج ۷، ص ۱۱۶)

۳- ویژگی ملامتگری نفس: قرآن وجدان را به «النفس اللوامة» (قیامه، ۲) تعبیر می‌فرماید. نفس ملامتگر که صاحبش را ملامت می‌کند یعنی قوهای در انسان که روی حق و حقیقت تکیه می‌کند و یک حقیقت ثابت بشری است در تمام زمان‌ها که قرآن آن را در آیات زیادی بیان فرموده است.

خداوند در مورد نفسی که «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِالْبَشْرِ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اَلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (انبیاء ۳۵) هر نفسی چشنده مرگ است و شمارا از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود و به سوی ما باز گردانیده می‌شوید. در آیه‌ای دیگر خداوند می‌فرماید: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ اَخَّرَتْ» (انفطار، ۳۵) هر نفسی آنچه را پیش فرستاده و باز پس گذاشته، بداند.

گاهی با دیدگاه فلسفی موجود در این آیه می‌گویند: «در آیه اول برای نفس یک معنای فلسفی است که موت را عبارت می‌دانند از مفارقت روح از بدن و قطع علاقه تدبیری آن. ولی این معانی را نمی‌توان معنای لغوی کلمه دانست بلکه معنایی است که یا عقل در آن دخالت کرده و یا نقل و کلمه «موت» به معنی وصف آدمی است به اعتبار بدنش.» (ابوعبدالله محمد بن عمرو فخرالدین رازی، ج ۲۲، ص ۳۵) بنابراین گاهی مفسر به دلیل دخالت عقل و نقل در معنای آیه، کلمه نفس را معادل روح نمی‌داند.

ب - دیدگاه مفسران شیعه به معنای روح و نفس

سیر تطور در معنای واژه‌ی نفس، نشان می‌دهد: «با تأمل در موارد استعمال لفظ «نفس» به دست می‌آید که این کلمه معنایی ندارد، جز معنای کلمه‌ای که بدان اضافه می‌شود. بنابراین «نفس الشیء» همان «شیء»... است. اگر این لفظ را جدای از مضاف‌الیه

به کار برند، معنایی ندارد، لذا برای تأکید به کار می‌رود، مانند «جاءنی زید نفسه». یعنی زید خودش نزد من آمد و به همین معنا بر هر چیزی قابل اطلاق است حتی بر خداوند متعال: «...کتب علی نفسه الرَّحْمَةُ...» (سوره الانعام، آیه ۱۲) این لفظ بعدها بدون اضافه بر شخص انسان - که مرکب از بدن و روح است - اطلاق شده است: «هو الَّذی خلقکم من نفس واحدة...» (سوره اعراف، آیه ۱۸۹) سپس این کلمه معادل روح به کار رفته است؛ چون آنچه مایه قوام شخصیت انسان است، مانند: «حیات»، «علم» و «قدرت» از روح است، نظیر «...أخرجوا أنفسکم...» (سوره انعام، آیه ۹۳؛ محمدحسین طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ص ۲۸۵)

منشأ نام‌گذاری دم و بازدم به «نفس» و نیز خون و نطفه به «نفس» شاید این باشد که این امور در قوام انسان نقش اساسی دارند؛ یعنی انسان دریافته که آنچه به‌حسب ظاهر، فارق بین زنده و مرده است، همین نفس است و حس و حرکت انسان به جریان خون در بدن وابسته است، لذا آن را «نفس» نامیده است؛ یا مثلاً فهمیده است که این نطفه به انسان تبدیل می‌شود و به این نتیجه رسیده است که نفس انسان همان اجزای اصلی موجود در نطفه است. (محمدحسین طباطبایی: ج ۶، ص ۱۷۸ و ۱۷۹)

در آیه کریمه «الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها»، (سوره زمر، سوره ۴۲) گاهی نیز گفته‌اند مراد از نفسی که هنگام مرگ گرفته می‌شود، روح است و مراد از نفسی که در خواب گرفته می‌شود، قوه عقل است. (ر. ک: ابوالحسن شعرانی، بی‌تا: ص ۴۶۸)

مفسران شیعه در سه مصداق، دیدگاه متمایزی را ارائه داده‌اند که در ذیل تبیین می‌گردد:

۱- شرط حیات انسان به استقرار و خروج نفس: طباطبایی بعد از نقل کلام از فخر رازی سه اشکال بر این گفته او ذکر می‌کند (محمدحسین طباطبایی، ج ۱۴، ص ۳۱۳ و ۳۱۴)

اولاً: این که مراد از «نفس» در آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» به معنای اول (تأکید) که شامل همه موجودات باشد، نیست. پس تنها یکی از دو معنای دوم (خود شیء) و سوم (حقیقت وجودی انسان) ممکن است مراد باشد و چنانکه گفته شد، معنای سوم نیز قطعاً در این آیه مراد نیست پس باقی می‌ماند معنای دوم. ثانیاً: نفی موت از جمادات با آیه «وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» (بقره، ۲۸؛ حج، ۶۶) و آیه «أَمْوَاتٌ غَيْرُ

أَحْيَاءٍ» (نحل، ۲۱)؛ و غیر این دو از آیات منافات دارد چنانکه توضیح آن روشن است. ثالثاً: قول فخر رازی که عمومیت آیه قول فلاسفه را در ارواح بشری و عقول مفارق و نفوس فلکی باطل می‌کند، صحیح نیست؛ زیرا همه این‌ها مسائل عقلی هستند که از طریق برهان ثابت شده‌اند؛ و برهان حجت بوده، مفید یقین است و اما آنچه از قرآن استنباط می‌گردد، از قبیل ظهورات بوده قابل توجیه هستند و ظهور، حجت ظنی است و چگونه تصور می‌گردد که علم با ظن به خلاف جمع شود و اگر این مسائل واقعاً اثبات شده و دارای برهان قطعی نباشد، پس در این صورت به ظن به خلاف، اصولاً نیازی نیست؛ یعنی به آنچه در آیات قرآن ظهور داشته باشد می‌توان استناد کرد نه به استدلال‌های عقلی.

بنابراین مراد از نفس در آیه انسان است، نه روح انسانی چون معهود کلام خدا نیست که نسبت موت را به روح انسانی داده باشد. ثانیاً آیه شریفه عمومیتش تنها درباره انسان‌ها است که شامل ملائکه، جن و سایر حیوانات نمی‌شود، هر چند که بعضی از نامبردگان از قبیل جن و حیوان متصف به آن بشوند؛ و یکی از قرائنی که اختصاص آیه به انسان را می‌رساند جمله‌ای است که قبل از آن واقع شده و می‌فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ؛ (انبیاء، ۳۴) یعنی: و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی [در دنیا] قرار ندادیم» و نیز جمله‌ای است که بعد از آن واقع شده و می‌فرماید: «وَوَيْلٌ لِلْبَشَرِ وَالْأَخْيَرِ فِتْنَةً؛ (انبیاء، ۳۵) یعنی: و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود» چون قبل و بعد آیه سخن از انسان است. در تفسیر روح البیان از مفسران گفته‌اند که مراد از نفس در آیه شریفه روح است. (اسماعیل حقی بروسوی، بی تا: ج ۵، ص ۴۷۸)

صاحب مجمع البیان نیز آیه را چنان عمومیت می‌دهد که شامل انسان، فرشتگان، جن، سایر حیوانات و حتی نباتات - در صورتی که حیات حقیقی داشته باشد - بشود. (فضل بن حسن طبرسی، ج ۷، ص ۴۶) به نظر می‌رسد طباطبایی صحیح‌ترین نظر را مطرح نموده است و مبین این مطلب است که در آیاتی که واژه نفس مقارن واژه موت است، ویژگی حیات و موت پذیر بودن انسان را بیان می‌نماید نه سایر موجودات. گاهی معنای نفس و روح به اشتباه استعمال می‌شود. (محمدحسین طباطبایی، ج ۱۴، ص ۳۱۲) همان‌طور که خداوند می‌فرماید: «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تَجْزُونَ عَذَابَ

الْهَوْنِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ؛ (انعام، ۹۳) [و نهیب می‌زنند]: «جان‌هایتان را بیرون دهید» امروز به [سزای] آنچه به ناحق بر خدا دروغ می‌بستید و در برابر آیات او تکبر می‌کردید، به عذاب خوارکننده کیفر می‌یابید.» مفسران کلمه نفس را در روح انسانی بکار برده‌اند. به جهت این که حیات و علم و قدرت و قوام انسان به آن است مثل این آیه «روز قیامت خطاب به انسان‌ها می‌شود که اگر قدرت دارید روح خود را از بدنتان خارج کنید، امروز جزا داده می‌شوید عذاب خوارکننده‌ای.»

بدیهی است که معنای دوم و سوم از معانی نفس در نباتات و سایر حیوانات اطلاق نمی‌گردد. مگر به حسب اصطلاح علمی، پس گفته نمی‌شود این گیاه و این حیوان، نفس است. چه بسا بر خون (دم) نفس گفته می‌شود به جهت این که حیات و هستی در یک حیوان منوط به وجود خون است همان‌طور که در مورد حیوانات «نفس سائله» اطلاق می‌گردد. هم‌چنین از دیدگاه اهل لغت، نفس به معنای دوم و سوم در فرشته و جن استعمال نمی‌گردد گرچه آنان نیز دارای حیات هستند و در قرآن نیز چنین استعمالی واقع نشده است گرچه در قرآن در آیات زیادی وارد است که طایفه جن مثل انسان دارای تکلیف هستند و موت داشته و حشرونشری دارند «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (ذاریات، ۵۶) و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.» اما کلمه موت به معنای فقدان حیات و هستی و آثار آن دو از شعور و اراده از موجودی که از شأن آن این است که حیات و هستی و اراده را داشته باشد، نفس متصف به آن می‌شود چنانکه در سوره بقره خداوند می‌فرماید: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ؛ (بقره، ۲۸) چگونه خدا را منکرید؟ بآنکه مردگانی بودید و شمارا زنده کرد باز شما را می‌میراند [و] باز زنده می‌کند [و] آنگاه به‌سوی او بازگردانده می‌شوید.» و نیز در مورد بت‌ها وارد است «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ؛ (نحل، ۲۱) مردگان اند نه زندگان و نمی‌دانند کی برانگیخته خواهند شد.»

تذکر این نکته در اینجا ضروری است که موت به معنایی که گفته شد، معنایی است که تنها انسان مرکب از روح و بدن به آن متصف می‌گردد. انسان بعد از اتصاف به موت فاقد وجود می‌گردد، بعد از آن که آن را داشته است و اما کلمه روح در قرآن در هیچ آیه‌ای وارد نشده است که متصف به موت و مرگ گردد همان‌طوری که در مورد فرشته نیز وارد نگردیده است و اما اینکه قول خداوند در قرآن «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ؛

(قصص، ۸۸) جز ذات او همه چیز نابود شونده است.» و خداوند متال می‌فرماید: «و نَفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ؛ (زمر، ۶۸) و در صور دمیده می‌شود، پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است بی‌هوش درمی‌افتد، مگر کسی که خدا بخواهد سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود و به ناگاه آنان بر پای ایستاده می‌نگرند.» به این معنا است که هلاک، غیر از مرگ و موت است گرچه باهم در یک موردی منطبق می‌گردند. از مطالب بالا روشن گردید که مراد از نفس در آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» تنها انسان است نه به معنای روح انسانی. پس کلام برخی از مفسران به این‌که مراد از نفس در آیه مذکور روح است، صحیح به نظر نمی‌رسد گرچه برخی از مفسران ادعای عمومیت آیه را بر هر صاحب هستی از انسان، فرشته و جن و سایر حیوانات حتی نبات نموده‌اند ولیکن حق این است که قبلاً گفته شد. (محمدحسین طباطبایی، ج ۱۴، ص ۳۱۳؛ سوره انبیاء، آیات ۷ و ۲۱)

در آیاتی که واژه نفس مقارن واژه موت است، اگر مفسران مراد از «نفس» را روح بدانند و برای آن سه معنای الف) تأکید هر شیء، ب) خود شیء و ج) حقیقت وجودی انسان بدانند، این معنا اشتباه خواهد بود زیرا نسبت موت را به روح انسانی نمی‌دهند و این آیات ویژگی حیات و موت پذیر بودن انسان را بیان می‌نمایند نه سایر موجودات که بتوان لفظ روح را مرادف این واژه دانست. چون موت به معنایی است که تنها انسان مرکب از روح و بدن به آن متصف می‌گردد. انسان بعد از اتصاف به موت فاقد وجود می‌گردد، بعد از آن که آن را داشته است و اما کلمه روح در قرآن در هیچ آیه‌ای وارد نشده است که متصف به موت و مرگ گردد.

۲- وسعت و تکلیف پذیری نفس: مسئله اکتسابات نفس در آیات بسیاری بیان گردیده است اما هنگامی که مقارن واژه تکلیف قرار می‌گیرد مرادف توان و تحمل نفس استعمال گردیده است. مفسران در این معنا اتفاق نظر دارند که محدوده‌ی به عهده گرفتن امور برای انسان و معیار تکلیف انسان همان وسع نفس است که ذیل آیه بیان می‌گردد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ غَلِيهَا مَا اكْتَسَبَتْ؛ (البقره، ۲۸۶) خداوند هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست.»

صاحب تفسیر تسنیم می‌فرماید: با توجه به صدر و سیاق آیه می‌توان چنین گفت که در پایان آیه قبل، صیروت به طرف خداوند مطرح شد: «إِلَيْكَ الْمَصِير» صیروت و تحوّل درگرو سیر و پیمودن صراط مستقیم است. صراط مستقیم که با طی آن صیروت پدید می‌آید عبارت از امثال تکلیف و اطاعت دستور خداست. تکلیف، یعنی صراط مستقیم، باید تبیین شود، از این رو گفته شد که بستر راه راست، عقبه کئود و صعب‌العبور نیست، بلکه مطابق وسع هر رونده است؛ خواه فردی و خواه جمعی، آنگاه سخن از لغزش‌های سهوی و خطایی به میان آمد و درخواست مغفرت شد. (عبدالله جوادی آملی، ج ۱۲، ص ۷۱۳)

مقایسه دیدگاه مفسران فریقین نشان می‌دهد در آیاتی که نفس مقارن واژه تکلیف قرار می‌گیرد، مرادف «توان و تحمل نفس» استعمال گردیده است. مفسران در این معنا اتفاق نظر دارند که محدوده‌ی به عهده گرفتن امور برای انسان و معیار تکلیف انسان همان «وسع نفس» است که ذیل آیه بیان می‌گردد. تکلیف، یعنی صراط مستقیم، یعنی راه راست، عقبه کئود و صعب‌العبور نیست، بلکه مطابق وسع هر رونده است؛ خواه فردی و خواه جمعی. در این مرتبه، نفسی خود را به مرتبت‌هایی از تکامل رسانده و با صیروت و تحوّل، تحمل و توان خود انسانی قبول تکلیف می‌کند.

۳- ویژگی ملامتگری نفس: تعبیر کل نفس در آیه نشان می‌دهد همه آدمیان، فرشتگان، جنیان، گیاهان و حتی روح انسان‌ها مرگ را می‌چشند و می‌میرند و با کاربرد واژه «موت» در قرآن معلوم می‌شود، اصل معنای نفس همان چیزی است که واژه نفس به آن اضافه می‌شود. در قرآن آمده است: «كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ؛ (انعام، ۱۲) [خدا] رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده است.» سپس واژه «نفس» بدون اضافه به معنای شخص انسان به کار رفته و در این معنی شیوع یافته است، مانند: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زُجُجَهَا؛ (اعراف، ۱۸۹) اوست آن کس که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت وی را از [جنس و نوع] آن پدید آورد.» در اینجا مراد از «نفس» شخص انسان است؛ به آنگاه به روح انسان نیز نفس گفته شد. خداوند می‌فرماید: «وَ الْمَلَكَةُ بَاسِطُ أَيْدِيهِمْ أُخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ؛ (انعام، ۹۳) که فرشتگان [به سوی آنان] دست‌هایشان را گشوده‌اند [و نهیب می‌زنند]: «جان‌هایتان را بیرون دهید.» بنابراین واژه نفس در آیه مورد بحث چون بدون اضافه آمده، معنای اول آن که بر همه چیز اطلاق می‌شود مقصود نیست، معنای دوم و سوم نفس شامل فرشتگان، جنیان، نباتات و مانند آن‌ها نمی‌شود؛

شامل روح انسان می‌شود، ولی چون در قرآن مرگ به روح نسبت داده نشده است نمی‌توان این آیه را شامل روح دانست. (محمدحسین طباطبایی، ج ۱۴، ص ۲۸۵)

آنچه از آیه استفاده می‌شود این است که هر انسانی مرگ را می‌چشد؛ بدین معنی که بدن انسان، حیات خود را از دست می‌دهد و از درک و شعور و اراده تهی می‌شود؛ ولی نفیاً و اثباتاً دلالتی بر این که فرشتگان و جنیان و روح آدمی می‌میرند، ندارد. در این دو آیه نفس دارای ویژگی ملامتگری به معنای راهنمای خیر از شر است. نفس ملامتگر که صاحبش را ملامت می‌کند یعنی قوهای در انسان که روی حق و حقیقت تکیه می‌کند و یک حقیقت ثابت بشری است در تمام زمان‌ها که قرآن آن را در آیات زیادی بیان فرموده است. مفسر به دلیل دخالت عقل و نقل در معنای آیه، کلمه نفس را معادل روح نمی‌داند.

آیه که می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (سوره مائده، آیه ۳۲) یعنی کسی که نفسی را بدون نفس و یا بدون فساد در زمین بکشد مثل این است که همه مردم را کشته باشد و کسی که آن را زنده کند مثل این است که همه مردم را زنده کرده باشد. و این دو معنا که گفته شد هر دو در آیه «كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا» استعمال شده است. نفس اولی به معنای انسان و نفس دومی به معنای مضاف الیه است که چون با لفظ مجادله قرین گشته به معنای دفاع از خود است.

موت یعنی نداشتن حیات و آثار حیات از شعور و اراده و قابلیت داشتن آن چنان که خدای عز و جل فرموده: «وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» (بقره، ۲۸) و درباره‌ی بت‌ها فرموده: «أَمْوَاتٌ» «غَيْرُ أَحْيَاءٍ» (نحل، ۲۱) البته برای این کلمه معانی دیگری نیز هست یکی معنای فلسفی که موت را عبارت می‌دانند از مفارقت روح از بدن و قطع علاقه تدبیری آن و دیگری درباره بت‌ها به اینکه استعداد حیات و قابلیت آن را ندارند، اطلاق به موت کرده و فرموده: «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ» برای این است که قرآن کریم همواره با بت‌ها معامله ذوی العقول نموده در اینجا کلمه «اموات» را در مورد بت‌ها بکار می‌برد، حال آنکه این کلمه، جمع «میت» است و «میت» به موجودی می‌گویند که قبلاً زنده بوده، سپس مرده است. بدیهی است که بت‌ها چنین نبوده‌اند و بنابراین در مورد آن‌ها بهتر بود «موات» بکار برده شود. علت این استعمال این است که: بت پرستان، بت‌ها را

به صورت عاقلان می‌تراشیدند و با آن‌ها رفتار عقلایی می‌کردند، هم از لحاظ نام‌گذاری و هم از لحاظ اعتقاد. (ر.ک. فضل بن حسن طبرسی، ج ۶، ص ۵۴۶) این نشان از عجز بت‌ها بوده و انتصاب ایشان به موت به دلیل این است که تأکید شود هرگز مانند سایر موجودات دوباره زنده نمی‌شوند. کلمه «موت» به معنای نداشتن حیات و آثار حیات از شعور و اراده در قرآن در معامله با بت‌ها معامله ذوی العقول نموده ولی این نشان از عجز بت‌ها است پس یکی از ویژگی‌های موجودات جاندار این است که قابلیت اتصاف به موت و دوباره زنده شدن را دارند.

نتیجه

مفهوم نفس و روح در طول زمان دارای معانی مختلف بوده است و گاه معادل هم قرار گرفته است. نفس در لغت: جان؛ روح؛ روان؛ همگی شخص و سراپای انسان؛ قوه‌ای که بدان جسم زنده است؛ قوه‌ی مُدرکه؛ ذات؛ حقیقت، واقعیت و عینیت هرکسی یا هر چیزی؛ سرشت؛ روان؛ ذهن؛ خود هر شخصی و هر چیزی و هر جایی؛ خروج نسیم؛ جان آدمی؛ خون؛ روح؛ وجود واحد؛ نفس انسانی است. معنای دوم نفس با تأمل در موارد استعمال لفظ «نفس» به دست می‌آید که این کلمه معنایی ندارد، جز معنای کلمه‌ای که بدان اضافه می‌شود لذا برای تأکید به کار می‌رود، این لفظ بعدها بدون اضافه بر شخص انسان اطلاق شده است و سپس این کلمه معادل روح به کار رفته است؛ چون آنچه مایه قوام شخصیت انسان است و آن بخشی از نفس انسان است که باقی می‌ماند و نفس به اعتبار جسم معنا دارد نه به اعتبار فرد.

آیات مربوط به خلقت انسان، موت انسان، قتل انسان، شهادت و همچنین بقای انسان پس از متلاشی شدن جسم و تداوم زندگی وی در عالم برزخ (عالم میان دنیا و آخرت) بر بقای انسان پس از متلاشی شدن جسم تأکید دارد. همین حقیقت واحد و مجرد مراتب و شئون مختلفی دارد؛ بنابراین صحیح نیست نفس را به روح معنا نمود. نفس در قرآن معنایی ندارد جز معنای کلمه‌ای که بدان اضافه می‌شود و اگر این لفظ را جدای از مضاف‌الیه به کار برند، معنایی ندارد، لذا برای تأکید به کار می‌رود. بعداً استعمال این لفظ در مورد انسان شیوع یافته و حتی بدون اضافه، بر شخص انسان که مرکب از بدن و روح است اطلاق شد و پس‌از آن معادل روح به کار رفته است چون آنچه

مایه قوام شخصیت انسان است مانند «حیات»، «علم» و «قدرت»، از روح است فارق بین زنده و مرده است.

قوه عاقله و مدرکه که هر جا باشد (مقید به جسم و حیات جسم نیست) روح نام دارد و آنکه مدرک نیست جماد است. آنچه به ماده منسوب نیست و حیات و ممات در آن متصور نیست و چیزی که با حیات و ممات انسان وابسته است و دارای مراتبی است که بین قوه شهوانی انسان و قوه عقلانی واقع شده است. در آیات مربوط به خلقت انسان، پس از طرح مراحل جسمانی آفرینش انسان از خلقتی دیگر و یا دمیدن روح در او، سخن به میان آمده است. این نکته نشان‌دهنده غیرمادی بودن روح است. از سوی دیگر اگر هویت واقعی انسان، به جسم مادی او می‌بود؛ باید با مردن و متلاشی شدن جسم، انسان نیز نابود شود، در صورتی که آیات قرآن، بر بقای انسان پس از متلاشی شدن جسم تأکید دارد. همین حقیقت واحد و مجرد - که آن را روح، نفس، روان و یا جان می‌نامیم - مراتب و شئون مختلفی دارد. نفس، یک حقیقت است که اگر در تحت تعلیم و تربیت واقع نشود، در همان حد نفس نباتی و حیوانی باقی می‌ماند؛ اما اگر در مسیر هدایت و رشد واقع شود وسعت وجودی پیدا می‌کند.

فهرست منابع

۱. *قرآن کریم، ترجمه: فولادوند محمدمهدی، تهران: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، ۱۴۱۵ ق، چاپ اول؛
۲. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیة، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق، چاپ اول؛
۳. ابن اَبی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، عربستان سعودی: مکتبۃ نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ ق؛
۴. ابن فارس، ابوالحسن احمد، معجم مقاییس اللغه، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۴۰۴ ق؛
۵. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۱۹ ق؛

۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق: میر دامادی، جمال الدین، بیروت: نشر دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، ۱۴۱۴ ق، چاپ سوم؛
۷. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، پژوهش: محمد جعفر یاحقی؛ محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق؛
۸. امین اصفهانی سیده نصرت، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ش؛
۹. انوری حسن، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن، ۱۳۸۱ ش؛
۱۰. ایزوتسو، توشیهیکو، ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن، ترجمه: فریدون بدره ای، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۶۰ ش؛
۱۱. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التاویل، بیروت و التراث العربی، ۱۴۱۸ ق؛
۱۲. ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق، چاپ اول؛
۱۳. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، چاپ: سوم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۰ ش؛
۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه، محقق: عطار، احمد عبد الغفور، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ ق؛
۱۵. حسینی بحرانی، هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۵ ق؛
۱۶. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، تهران، میقات، ۱۳۶۳ ش؛
۱۷. حقانی زنجانی، حسین، معنای روح از دیدگاه اهل لغت در آیات قرآن، «فصلنامه درس‌هایی از مکتب اسلام» فروردین ۱۳۷۹، سال ۴۰ - شماره ۱ ص ۲۴-۳۲؛
۱۸. حقی بروسوی اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت: دارالفکر، بی تا؛

۱۹. دهخدا، علی‌اکبر، لغت نامه دهخدا، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۸۵ ش؛
۲۰. رازی، فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، بیروت، داراحیاء التراث لعربی، ۱۴۲۰ ق؛
۲۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، پژوهش: صفوان عدنان داودی، دمشق: دارالعلم الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ق؛
۲۲. رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، بیروت - لبنان: دارالفکر، ۱۴۲۷-۱۴۲۸ ق؛
۲۳. زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، مکتبه الحیاه، بی تا؛
۲۴. زحیلی، وهبه بن مصطفی، تفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، دمشق: دارالفکر معاصر، ۱۴۱۸ ق؛
۲۵. زمخشری محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتاب العربی، سال چاپ: ۱۴۰۷ ق، چاپ سوم؛
۲۶. سجادی، جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳ ش، چاپ اول، جلد ۴، ص ۴۶۷؛
۲۷. سیوطی، جلال‌الدین، تفسیر الجلالین، بیروت: مؤسسه النور للمطبوعات، ۱۴۱۶ ق، چاپ اول؛
۲۸. شاکر، محمد کاظم؛ تفسیری از روح، «فصلنامه پژوهش‌های فلسفی - کلامی» زمستان ۱۳۸۲، شماره ۲؛
۲۹. شاکر، محمد کاظم، روح خدا در قرآن، مجله پژوهش‌نامه قرآن و حدیث، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، پیش شماره ۲ (از صفحه ۱۱۹ تا ۱۲۱)؛
۳۰. شاکر، محمد کاظم، وجوه معانی نفس در قرآن، مجله: پژوهش‌های فلسفی - کلامی «تابستان ۱۳۷۹ - شماره ۴» (۱۴ صفحه - از ۶ تا ۱۹)؛
۳۱. شبر، عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دارالبلاغه للطباعه و لنشر، ۱۴۱۲ ق؛

۳۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مصحح: صبحی صالح، چاپ اول، قم: نشر هجرت، ۱۴۱۴ ق؛
۳۳. صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی، مترجم: منوچهر صانعی دره بیدی، مکان چاپ: تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۶ ش، چاپ اول؛
۳۴. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ ش، چاپ پنجم؛
۳۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، با مقدمه محمد جواد بلاغی، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش، چاپ سوم؛
۳۶. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول؛
۳۷. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، پژوهش: احمد حسینی، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش؛
۳۸. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا؛
۳۹. طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ ش؛
۴۰. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق، چاپ چهارم؛
۴۱. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۴ ش؛
۴۲. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق، چاپ سوم؛
۴۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، پژوهش مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ ق؛
۴۴. فروتن، مجید، فرهنگ فارسی دانش، تهران: انتشارات مهارت، ۱۳۷۴ ش؛
۴۵. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ ق؛
۴۶. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، پژوهش: حسین اعلمی، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق؛

۴۷. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، بی جا، بی نا، بی تا؛
۴۸. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تحقیق: طیب موسوی جزایری، قم: دار
الکتاب، ۱۳۶۷ ش، چاپ چهارم؛
۴۹. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، پژوهش: محمد کاظم، تهران:
مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی، ۱۴۱۰ ق؛
۵۰. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث
العربی، ۱۴۰۳ ق؛
۵۱. مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی
امام خمینی (ره)، بی تا؛
۵۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: مؤسسه چاپ و
انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۶ ق؛
۵۳. مفید، محمد بن محمد، تصحیح اعتقادات الإمامیة (فصل فی النفوس والأرواح)،
۱۴۱۳ ق؛
۵۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴ ش؛
۵۵. مهیار، رضا، فرهنگ أبجدی عربی-فارسی، ب جا، بی تا؛